

این مورد، از میان صدها مثال دیگر، مصرباستان و قبیله لوآپو- لای آفریقا (Luapula) است (۱).

۰۳ مادرتباری مستلزم آنست که زنان در چشم قانون و- جد حقوق اجتماعی بحساب آیند، یعنی حق مالکیت، قدرت اخذ تصمیمات سیاسی و ظرفیت اداره منابع اقتصادی را داشته باشند (۲).

۰۴ ایدئولوژی سیستم مادرتباری بامتیازات فرهنگی و قضائی زنان استحکام بخشیده، شرکت آنان در امور اقتصادی و سیاسی جامعه را تشویق نموده، و اهمیت و ارزش زیادی برای فعالیتهای آنان در این قلمروها قائل میشود. بعلاوه، مهمترین عنصر فرهنگی این نوع جامعه، عنصری که تجسم تبار مادری است، بطن زن است. برای اعضای يك جماعت مادرتیره ای، بطن زن نمودار و باز نمای عالم است. دومین عنصر فرهنگی عمده این جامعه، تیره مادری است که هم نمایانگر بطن اجدادی و منشاء جغرافیائی فرزندان است و هم نشاندهنده تاریخ ویژه آنان. بالاخره، گروه اعقاب مادری، که با بطنی ویژه (که خاطره اش بیاد مانده) و نیز با تاریخ زندگی اعضایش (مثلا، تاریخ استقرارشان در فلان شهر و غیره) مطابقت دارد، سومین عنصر فرهنگی آن را تشکیل میدهد (۳).

بطور کلی، تبار مادری، حتی تحت يك رژیم مردسالاری و طبقاتی، يك ایدئولوژی تساوی طلب در سطح روابط درون تیره ای و در حد محدودیت های روابط مردسالاری بوجود آورده و امکان برابری نسبی همه اعضای مذکر و مونثی را که از يك مادر

1. Karla O. Poewe, *Matrilineal Ideology*, Academic Press, New York, 1981, P.122

2. Nancy Tanner, *Matrilocality in Indonesia and Africa and among Black Americans*, University of Michigan Press, 1974.

- Karla O. Poewe, "Women, Horticulture, and Society in Sub-Saharan Africa: Some Comments", *American Anthropology* 81(1): 115-117, 1979.

3. Karla O. Poewe, 1981, Op. cit.

متولد شده اند فراهم میسازد. نیروی احساس زائیده شدن از يك بطن ویژه و مشترك و نیروی تعلق داشتن به يك تیره واحد پرورنده، با سنت جانیشینی متقابل اعضای بالغ (که نه تنها پس از مرگ، بلکه در صورت غیاب یکی از آنان نیز صورت میگیرد) تقویت میشود. بدین ترتیب، گروههای مادرتباری، برخلاف گروههای پدرتباری، بجای ارزش نهادن بر انحصارطلبی و کمک به آن، از آن جلوگیری مینمایند.

در سیستم مادرتباری، اعتقاد براینکه ذات بشری، بشکل خون، تنها توسط زنان به نسل های آینده منتقل میشود، با پدیده های مرئی مانند قطع خونریزی ماهانه در زمان حاملگی و کار زایمان توسط زن، محکم تر میگردد. ایدئولوژی و پدیده های قابل واریسی، مولد و ماده، باهم مطابقت دارند. در عوض، پدریت يك فرد مسئله ای جزئی و منوط به کنترل زنان است. زیرا، اولاً، این اعتقاد که مردان تنها آفرینندگان نسل های آینده هستند با پدیده های مرئی قابل واریسی نیست؛ و ثانیاً، نمیتوان مطمئن بود که کدام مرد مولد است مگر آنکه زنان از مردان دیگر مجزا شوند. سیستم پدرتباری انحصارطلب و سرکوبگر است: بموازات غصب نیروی کار تولیدمثلی زنان و محصول آن، نه تنها به آنان اجازه برقراری روابط جنسی با مردان دیگر داده نمیشود، بلکه، بعلاوه، زن ضامن "پاکی" خانواده شده و اغلب مجبور به تحمل اعمال و عادات متعصبانه و ستمگرانه ای مانند قواعد غیرت و ناموس، دوختن دهانه فرج یا انفیبولاسیون (infibulation)، قطع و ریشه کنی چوچوله یا کلیتوریدکتومی (Clitoridectomy) (۱)، و روشهای افراطی و وحشیانه دیگری که مرد برای اعمال استیلاء بر او ابداع کرده و بکار میبرد، میباشد.

تبارپدیری، مرتبط با این مهم که هرکس از يك بطن ویژه زائیده شده، مستلزم آنست که افراد متفاوتند، حتی زمانی که ایدئولوژی پدرسالاری حاکم از پذیرش نقش زن در آفرینش جنین امتناع میورزد؛ بجز در مورد فرزندان که از يك مادر زائیده شده اند، هر فردی از يك بطن متفاوت و مشخص ناشی میشود.

۱. کلیتوریدکتومی عمل وحشیانه و خونینی است که در نواحی مختلف آفریقا و اغلب کشورهای خاورمیانه (مانند ایران - بویژه در کردستان -، حبشه، عربستان سعودی، مصر، عراق، سوریه، نیجریه، سومالی و نواحی دیگر)، بمنظور استحکام استیلاي مردانه از طریق محروم کردن زنان از لذت جنسی و جلوگیری از "زنا" و باصطلاح "انحراف اخلاقی" آنان صورت میگیرد.

از آنجا که پیوندهایی که افراد را به زنان مرتبط میکند در نظر گرفته نمیشود، پندارهٔ مادر محوری مبنی بر اینکه همه از یک بطن واحد در بردارندهٔ کل زائیده شده اند وجود خارجی ندارد. عبارت دیگر، از آنجا که پیوندهای خویشاوندی که زنان میتوان-نسته اند از راه تولد بایکدیگر داشته باشند از نظر فرهنگی از میان برده شده، تکیه بر خلقت مشخص هر فرد گذاشته میشود: ریشه های تاریخی فردگرایی را نه تنها در مالکیت خصوصی و سا- بل تولید، بلکه در سیستم پدرتباری نیز میتوان یافت.

در سیستم پدرتباری، روابط وصلتی با زنان جانشین رُوا- بطرتباری با آنان شده، ایدئولوژی وصلت میتواند بر امرتبار مسلط گردد. چگونگی موقعیت یک فرد به موقعیت اجتماعی پدر-ش و روابط موجود میان پدر و مادرش بستگی دارد. بنابراین، روابط تبعیض گرایانه و مبنی بر رقابت و امتیازات است. پسر-ان زن اول میتوانند اهمیت بیشتری از پسران زن جوانتر داشته با- شند، درست همانطور که پسران مرد مسن تر میتوانند نسبت به پسران مرد جوانتر از اهمیت بیشتری برخوردار باشند. عبارت دیگر، درحالیکه در سیستم مادرتباری پدران اهمیتی نداشته و یا ثانوی هستند، در سیستم پدرتباری، مادران، حداقل بعنوان نشانهٔ تشخیص و جدائی، همیشه بحساب میابند. در سیستم مادر-تباری، مادران برای اتحاد اعضای گروه و ایجاد برابری میان انا-ن بکار میابند، درحالیکه در سیستم پدرتباری، نقش مادران جدا- نمودن و فراهم کردن امکان تشخیص و تبعیض است. بدون جدائی و تشخیص بطن ها، بازشناسی پدریت های فردی غیرممکن است. در این رابطه، پدریت اجتماعی بنیان فقدان همدردی میان زنان و دلیل نهائی تداوم وضعیت بردگی مشترک و ویژه آنان میباشد.

مری داگلاس (Mary Douglas) (۱) خاطر نشان میکند که جوامع مادرتباری سلسله مراتبی اهمیت بیشتری به مجموعهٔ اَعقا- ب یک بطن واحد و مشترک میدهند تا به پیوندهای محدود و یک خطی در درون یک دودمان. آنطور که در جوامع پدرسالاری رایج است. گروه های مادرتباری طوری تشکیل شده اند که میتوانند اعضایشان را از راه های بجز تبار مستقیم نیز بپذیرند؛ آنان

1. Mary Douglas, "Is Matriliney Doomed in Africa?", in Mary Douglas & Phyllis M. Kaberry (eds.), *Man in Africa*, Tavistock Publications London/ New York, 1969.

بیشتر بر وصلت با گروههای دیگر تکیه میگذارند تا بر انحصار طلبی هر گروه. همچنین، مادرتباری يك مفهوم قاطع و ثابت اقتدار را دربر نمیگیرد. در این سیستم انعطاف پذیر، استفاده بهتری از قوه ابتکار و خلاقیت افراد شده، و برای کسب قدرت، شخص بیشتر به کار کردن تشویق میگردد. این نوع اقتدار، که هر کس که بخواهد میتواند آن را بکار گیرد، حتی در يك جامعه مطبقا-تی ضرورتا مانعی در برابر پیشرفت اقتصادی بوجود نمیاورد. سیستم مادرتباری کوشش و بارآوری را تسهیل کرده و میتواند امکانات بسیاری برای انطباق خود با پیشرفت های اقتصادی - اجتماعی عرضه نماید (۱). در واقع، میتوان پنداشت که کیفیات ذاتی گروههای مادرتباری، که

"گردآوری نامحدود استعداد و نیروی کار، اتحاد قوی بین گروهها، و وسعت عملکرد و دستاورد" (۲)

است، عوامل مناسبی برای این نوع انطباق بوده اند. و معهذا، اکثر ملل جهان در طول سه هزار سال تاریخ مکتوب زمین مسیری کاملا متفاوت را پیموده اند. چرا؟

پدرتباری، که معمولا در مناطقی پدیدار میگردد که در آن پرورش حیوانات انجام شده و یا از گاواهن استفاده میشود (۳)، اموال و املاک مردانه را حداکثر میرساند؛ در حالیکه مادرتباری هدفش افزایش میزان همکاری و تعداد کسانی است که بیکدیگر کمک متقابل میکنند. پدرتباری هنگامیکه با چند زنی در میا میزد، به افزایش حداکثر ممکن جمعیتی که برای تولید محصولات قابل انباشت بخدمت صاحبان سلسله مراتبی قدرت و وسائل تولید در میاید، کمک میکند. پدرتباری و پدرسالاری میتوانند تعداد فرزندان خیلی بیشتری تولید کنند، تا سیستم مادرتباری؛ خواه آنکه این سیستم بخشی از يك جامعه زن محوری باشد یا مادرتباری - مردسالاری.

1. Ibid., PP.121-135

2. Loc. cit.

3. David F. Aberle, "Matrilineal Descent in Cross-cultural Perspective", in *Matrilineal Kinship*, K. Gough & D. M. Schneider (eds.), Berkeley, Univ. of California Press, 1961.

سیستم مادرتباری، با جلوگیری از کنترل فشرده خانوار (۱) توسط مردان، از انباشت ثروت در دست مردان انفرادی جلوگیری مینماید. یک مرد مطمئناً نمیتواند تعداد فرزندان خواهرانش را، که برای او اهمیت دارند، کنترل کند. او حتی قادر به کنترل تعداد فرزندان خودش نیز نیست، زیرا با وجود اینکه بعثت تحمیل وفاداری زنانه میتواند از پدربیتش مطمئن باشد، معهداً هنوز نمیتواند بازدارنده همسرش در استفاده از وسائل پیشگیری از حاملگی یا روشهای سقط جنین باشد: مادرتباری از ابداع مکانیسم‌ها و نهادهائی که مردان بتوانند با تکیه بر آن اربابان مطلق‌زنان شده و کنترل واقعی تولیدمثل اینان را بعهده بگیرند ممانعت می‌ورزد.

بعلاوه، از آنجا که مادرتباری تضمین میکند که تمامی ثروت تولید شده به دودمان مربوطه برگردد، از کنترلی که مرد می‌خواهد بر ظرفیت کار زن و فرزندان، که اعضای گروه تباری متفاوتی هستند، داشته باشد ممانعت میشود. پسران یا زنانی که با پدر یا شوهرشان در ترقی واحدهای اقتصادی اشتراکی سهیم میشوند، بر ضد منافع خود کار میکنند؛ زیرا، با وجود تلاشهای شخصی‌شان، ثمره کار خود را که در دست پدر / شوهر انباشت میشود به ارث نخواهند برد (۲). مرد جامعه مادرتباری طبقاتی حتی کنترل واقعی ظرفیت کار خواهرزاده‌هایش را نیز ندارد. خواهرزاده‌هایی که توقعات دائی‌شان را غیرمعقول می‌یابند از او جدا میشوند. بعبارت دیگر، در چارچوب التزاماتی که روابط و ایدئولوژی مادرتباری دیکته میکنند، مردان نمیتوانند رئیس خانوار، رئیس گروه خانگی تولید، باشند، زیرا که نه قادر به گرداوردن کارگران دائمی هستند و نه میتوانند اینان را تحت اقتدار خود نگهدارند.

حال آنکه، زنان برحسب سنت بعنوان کسانی که در قلب بازتوزیع ثروت قرار دارند باز شناخته شده‌اند. اینکه زنان و

۱. یا همانا گروه خانگی تولید.

2. Karla O. Poewe, "Matriliny and Capitalism: the Development of Incipient Classes in Luapula, Zambia", in *Dialectical Anthropology* 3: 331-347, 1978c. / - Emmanuel Terray, "Classes and Class Consciousness in the Aborn Kingdom of Gyaman", in *Marxist Analysis and Social Anthropol.*, Wiley, N.Y., PP. 85-135, 1975, P. 109

مردان ثروت را به زنانی که در محور گروه مادر تباری واحدی هستند واگذار کنند امریست پذیرفته شده. بنابراین برای زنان هیچ خطری در بکار گرفتن خویشاوندان مذکر مادری وجود ندارد. از طرف دیگر، مردان در محور باز توزیع قرار ندارند. اینان اگر خویشاوندان مذکر یا فرزندان زنانشان را بکار گیرند، این خطر را برای خود فراهم می‌ورند که اموالشان در بیرون از گروه کار، در میان زنانی که در محور تبارها و تیره‌های دیگری هستند، توزیع شود. بنابراین مردان ترجیح می‌دهند که بیگانگان را بجای خویشاوندان بکار گیرند: منافع اقتصادی مردان در گسستن پیوند های تیره ایست.

در خانواده های مادر تباری لوآپولای آفریقا (زامبیا)، از شوهر انتظار می‌رود که نیازهای اعضای تبار زن را تأمین نموده و از آنان نگهداری نماید. معهدا، زن و شوهر تشویق و حتی شدیداً وادار میشوند که به گروه مادر تباری خود وفادار مانده و وظایفشان را نسبت به آن انجام دهند. از آنجا که همسران را از ایجاد پیوند وابستگی تنگاتنگ میان خود بطرق متعدد و کم و بیش زیر-گانه منصرف میکنند، وجود کشمکش‌های دائمی اجتناب ناپذیر است.

در واقع، اعضای خانواده یارگیر مادر تباری، که تشکیل ائتلافی را داده اند، فقط مسئول تولید اجتماعی و تولیدمثل - تولید خانگی هستند و نه باز توزیع، که تیره ای باقی میماند. از آنجا که خانواده نهادی مستقل از تیره بوده و در عین حال هر یک از همسران علاقه زیادی به رفاه گروه تباری خود احساس میکنند، طبیعی است که در فعالیتهای اقتصادی زن و مرد که مبنی بر فرد-گرائی تولیدی است، آنان بموازات هم کار کرده و احساس متسا-بهی داشته باشند.

در جامعه مادر تباری - طبقاتی، از آنجا که مردان قادر به گردآوردن کارگران دائمی در یک خانوار نیستند، بخش مردانه مالکیت خصوصی و بردگی نمیتواند پیشرفت کند. مردان مالک وظایف خود نسبت به گروههای مادر تباری شان را بمتابعت مانعی در سر راه پیشرفت اقتصادی تلقی میکنند. آنان طرفدار توزیع پدر تباری و خانوادگی اند، توزیعی که بر مبنای آن ثروتی که توسط یک فرد تولید شده، بطور دائمی به شخص خودش تعلق میگیرد. زنان ثروتمند این نوع جامعه، شیوه توزیع مادر تباری را که بموجب آن ثروتها، هر چند که بطور انفرادی تولید شده، صرفاً کمک به خویشاوندان مادری میشود، ترجیح میدهند. بدین

ترتیب ، در مسائل مربوط به توالی و توارث ، زنان مالک در مو-
 قعیّت تحت نفوذ قرار دادن مردان و زنان تهی دست تیره و قبیله
 قرار دارند ، حال آنکه مردان ثروتمند میتوانند پیش از هر چیز
 بر مردان ثروتمند دیگر نفوذ داشته باشند . مردان مالک ، از آنجا
 که خود را مجبور به تقسیم ثروتشان ، نه تنها با خویشاوندان
 مادری خودشان بلکه با خویشاوندان مادری زنشان نیز ، می بینند ،
 بیش از پیش خود را از سیستم مادرتباری جدا کرده و اغلب به
 مذاهب تازه باب شده یکتاپرستانه که هسته اصلی شان پیش از هر
 چیز دفاع از سیستم پدرتباری و پدرسالاری است می پیوندند (۱) .

از طرف دیگر ، مادرتباری برای زنان ضامن ضبط زمینها ،
 ولایت بر فرزندان ، و نیز کنترل مالیا تهائی است که توسط فرز-
 ندان بالغ پرداخت میشود . مادرتباری افزایش اموال شخصی را
 تسهیل نمیکند . جاه طلبی فردی در جایی که ثروت در هر نسلی
 بطور جنبی و چندخطی بازتوزیع میشود بی اهمیت بوده و جاه-
 طلبی مردان در جایی که زنان در محور این روند هستند از آنها
 بی اهمیت تر است . بعلاوه ، در این سیستم ، مرد نمیتواند قدرت
 سیاسی را برای خودش به تنهایی غصب نماید ؛ اعتقادات و منا-
 بک متداول مصرأ یادآور آنست که تمام برادران تیره ای از قدرت
 مساوی برخوردار بوده و میتوانند هر بار که تصمیمی باید گرفته
 شود جای یکدیگر را بگیرند .

این تنها مردان مالکی که بدنبال ثروت بیشتر میگردند
 نیستند که به استقرار پدرتباری کمک میکنند ، مردان مالکی که
 در برابر کمیابی منابع اقتصادی اساسی و محدودیت اموال موروثی
 قرار میگیرند نیز چنین میکنند .

هنگامیکه منابع اساسی يك جماعت کمیاب میشود ، خصو-
 صیات مادرتباری : پذیرش نامحدود اشخاص با استعداد و کارگران ،
 ائتلاف محکم میان گروهها ، امکانات ابداعی و تحقیقی - ارزششان
 را از دست میدهند . در این شرایط ، يك سیستم بسته عضوگیری ،
 روابط محدود میان گروهها و انتقال روشن و مستقیم (يك خطی)
 قدرت و ثروت ، ارزش زیادی پیدا میکند . در میان همه سیستمهای
 خویشاوندی مبنی بر شیوه محدود عضو پذیری که میتوانست در

1. Karla O. Poewe, "Religion, Matriliney, and Change: Jehovah's Witnesses and Seventh-Day Adventists in Luapula, Zambia", American Ethnologist 5(2): 303-321, 1978a.

این شرایط ابداع گردد، این سیستم های پدرتباری بود که وضع گردید، و در میان اینان، آن سیستمی که محدودترین شیوه عضو-پذیری را داشت، سیستم پدرتباری درون همسری بود (مثال: ازدواج دخترعمو و پسرعمو).

همچنین، در بعضی شرایط، کنترل دقیق تعیین مواضع قدرت، ممکن و سودمند ارزیابی میشود: هنگامیکه جلوگیری از رقابت برای دسترسی به منابع محدود لازم و مطلوب است یا زمانی که برای دفاع گروه نباید هیچ ابهامی در انتقال قدرت موجود باشد (رشد نظامی گری militarisme)، پدرتباری، از آنجا که به مردان امکان این کنترل ها را میدهد، مؤثرتر از مادرتباری است.

معهدا، میتوان پنداشت که مردان جوامعی که منابع محدود داشته یا در برابر نیاز به یک فرماندهی یگانه قرار گرفته بودند، و با مردانی که در پی افزایش ثروتشان بودند، میتوانستند مسئله توزیع قدرت و اموال را از طریق دیگری، یعنی بطور دقیقتر، از طریق اصلاح سیستم مادرتباری، مثلاً با باب کردن رسمی مشابه با "حق ارشدیت" سنت پدرسالاری، بنفع خواهرزاده اول، که اجازه انتقال یک خطی و محدود ثروت و قدرت را میدهد، حل نمایند؛ راه حلی که نه تنها ممکن بود، بلکه بخوبی میتوانست از دشواریها و دلخراشیهای روند تحمیل یک سیستم تازه مطلقاً متضاد و منافق با همه رسوم هزاران ساله مردمان آن زمان نیز ممانعت نماید.

علت آنکه پدرتباری، در میان همه راه حل های ممکن، بعنوان بهترین راه حل نمودار گردید، آنست که علاوه بر انگیزه های اقتصادی که ذکرش گذشت، انگیزه بسیار قوی دیگری که از قلمروئی دیگر برمیخیزد، یعنی تأیید پدریت، نیز در میان بود: بعهد گرفتن معیشت و رفاه مادی فرزندان به اصل قدرت شکل واقعی داده و انتقال اموال در خط مستقیم، از پدر به فرزند، اصل تداوم جایگزینی را مادی میگرداند، دو اصلی که اجزای لاینفک پدریت اجتماعی هستند. در این رابطه، بخش مردانه مالکیت خصوصی یا منافع اقتصادی مردان مالك نقش واسطه ای (و نه تعیین کننده) در استقرار پدرتباری بازی کرده است.

فصل نهم

خصلت قهرآمیز گذار از سیستم مادرتیاری به پدرتیاری

بعقیده انگلس، گذار از سیستم مادرتباری به پدرتباری، با وجود آنکه يك انقلاب و حتی

"یکی از ریشه‌ای‌ترین انقلاباتی بود که بشریت بخود دیده" (۱)،

معدالك انقلابی آسان و صلح آمیز بوده است. وی میگوید:

"انجام آن، به اندازه ایکه امروز بنظر می‌رسد، مشکل نبود. زیرا این انقلاب (۰۰۰) متعرض حتی يك عضو زنده تیره هم نمی‌شد. (۰۰۰) يك تصمیم ساده کافی بود که طبق آن در آینده، اخلاف اعضاء مذکور در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضاء مؤنث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود منتقل گردند." (۲).

انگلس ملاحظاتی از مارکس را نیز که بقرار زیر است به این دید اضافه می‌کند:

"مغلبه گری فطری بشر که سعی می‌کند چیزها را با تغییر دادن نام آنها تغییر بدهد! و هر وقت که نفع مستقیم او انگیزه کافی را بوجود آورده باشد، مفری برای شکستن رسوم از میان خود رسوم پیدا کند!" (۰۰۰) "بنظر می‌رسد که این رویهمرفته طبیعی‌ترین گذار باشد." (۳).

1. F.Engels, Op. cit., P.56

2. Loc. cit. تکیه از ماست.

3. Ibid., P.57 تکیه از ماست.

بدین ترتیب، بنظر میآید که مارکس و انگلس مفاهیم یک "برانگیختگی" مبهم روانشناختی، یا یک "تصمیم ساده" یا پرت و پلا یافی های معناشناختی را بمثابه بنیان های کافی برای دگر دیسی های عظیم اجتماعی می پذیرند. انتظار برای ناستکه میرا بودن یک انقلاب عظیم اجتماعی از سببیت مبارزه زن و مرد و یا مبارزه طبقاتی مسائل جدی تری را برای مارکس و انگلس پیش کشیده باشد. حال آنکه، اینان نه تنها فکر میکنند که دگر دیسی سیستم مادرتباری به پدرتباری بدون مبارزه، یعنی بشکلی غیر-دیالکتیکی، رخ داده، بلکه یک سببیت غیر مادی، حتی معنوی، نیز در چارچوب روابط تباری ارائه میدهند.

واقعیت آنست که بسیاری از علائم و اطلاعات قوم شناسی، باستانشناسی و اسطوره شناسی که در دسترس است برضد نظریه گذار صلح آمیز و بدون تصادم رای میدهند. اگر به مدارک قومی-تاریخی قرون هفدهم و هیجدهم میلادی مراجعه کنیم، متوجه خوا-هیم شد که اقدامات مبلغین مذهبی ایندوره، که سعی میکردند خانواده تک همسری پدرتباری غربی را بر مردمان مادرتباری بقول خودشان "وحشی" تحمیل نمایند، تاچه حد قهرا میز و غیربشری بوده، و تاچه حد این مردمان استعمار شده در برابر تنزل مطلق مقام زنانشان مقاومت کرده اند (۱). و تأسف آور است که انگلس، پی خبر از شکنجه ها، تحقیرها و گناه کشتارهایی که بومیان امریکائی قرون گذشته، بویژه زنان، در طی مقاومت بر علیه تحمیل پدرسالاری توسط میسیونرها تحمل کرده اند، میگوید:

"سهولت انجام این امر (گذار به پدرتباری) را میتوان از روی تعداد زیادی از قبائل سرخپو-ست (۰۰۰) مشاهده نمود." (۲)

همچنین، در بسیاری از قبائل معاصر مادرتباری-مردسالاری،

1. Mona Etienne & Eleanor Leacock (eds.), "Women and Colonization", Praeger Publishers, New York, 1980.

- Eleanor Leacock & Jacqueline Goodman, "Montagnais Marriage and the Jesuits in the Seventeenth Century: Incidents from the Relations of Paul Le Jeune", Western Canadian Journal of Anthropology 6, 3:77-91, 1976.

3. F. Engels, Op. cit., PP.56-57.

مانند قبائل لویاپولا (در آفریقا)، مالکولا (Malekula) (در ملایزی) و تروبریاندا (در اقیانوسیه و نزدیک گینه نو)، خود مردان بومی، بویژه ثروتمندان و رؤسای تیره ها، در مبارزاتی خدعه آمیز برای سرنگون کردن رژیم مادرتباری درگیر شده اند.

در اعصار بسیار قدیمی تر، در تمام دنیای عصر مفرغ، ساختن بناهای عظیم - سنگی ای (mégalithes) رواج داشت که "سنگ - زن" و "سنگ - مرد" خوانده شده و با دو نوع پرستش مخالف با یکدیگر، پرستش الهه بزرگد و پرستش خدا، درارتباط بود: بنا بر عقیده فرانسواز دویون، تاریخدان فرانسوی، بسیاری از مقابر عصر مفرغ که در آن تصاویر زنانه مرتبط با خنجر و تبر جنگی بچشم میخورد، یادآور زدوخوردهائیت میان جماعات مادرتباری که "سنگ - زن" ها (dolmen) را بنا کرده اند و حما - عات پدرسالاری که "سنگ - مرد" ها (menhir) را ساخته اند (۱). در همین دوره، مبارزات قهرا میز مبنی بر برادرکشی نیز صحنه جامعه مادرتباری - مردسالاری را پر کرده بود. "رها کردن" پیو - ندهای خونی بعنوان بدترین خیانت ها به خویشاوندان مادری تلقی میشده و بمعنای واژگونی اشتلافات نیز بوده است: در گذشته، پدران و پسران در جنگها با یکدیگر مواجه میشدند؛ حالا، خویشاوندان مادری، دایه ها و خواهرزاده ها، بودند که خود را در اردوهای مخالف یافته و یکدیگر را از پای در میاوردند. عربستان پیش از اسلام مثال بارزی از این دوره است (۲). دوتا از متداول - ترین حکایات اسطوره ای در سراسر جهان - دو برادر که یکدیگر را از پای در آورده و دایه که پسر خواهرش را بقتل میرساند -، از آثار این دوره گذار است. همچنین، مناسک "کشتار یا قربانی فدیه ای"، مناسکی مذهبی است که از مرد، بمثابه دایه ای که خواهرزاده اش را بقتل رسانیده، میخواهد که، بمثابه پدر، "دین خونی اش" را، با قربانی کردن پسر خودش، بپردازد. در قلمروی مذهبی، دایه های وفادار به سیستم مادرتباری، به "ارواح حامی" این سیستم، یعنی به خدایان انتقام جو و وحشتنا - کی که دائما از دایه های خیانتکار قربانی و مالیات و هدیه می - طلبیدند، تبدیل گشته بودند. بعدها، قربانی میتوانست یک حیوان باشد: داستان حضرت ابراهیم که جبرائیل از قربانی کردن پسرش باز شده و در عوض قوچی را به او عرضه میدارد، در این

1. F.d'Eaubonne, Op.cit., PP.101-102

2. W.Robertson Smith, Kinship and Marriage in Early Arabia, Beacon Press, Boston, 1903, PP.186-7

متن تاریخی قرار میگیرد.

مناسک مذهبی دیگری که برای بیان دشمنی با ایدئولوژی پدرسالاری تازه (که احلیل را زیاده انگاری میکرد) بکار میرفت، مناسک "اخته کردن خود" بود که در میان کاهنین معابد الهه بزرگ، در آناتولی (ترکیه)، سومر، بابل، فلسطین، و مناطق دیگر خاورمیانه، رواج داشت. بعضی از اشکال مذهب الهه بزرگ بمشابه اسلحه ای در جنگ پنهانی ای که زنان بر علیه طرفداران پدرسالاری پیش گرفته بودند بکار میرفت. "باکانت ها" (Bacchantes) زنانی بودند که به پرستش خدای بنام "باکوس زاگرتوس" (Bacchus Zagreus)، پرستش سرسام آور و آزاد کننده که در آن "مار" نقشی مخرب داشت، میپرداختند. بنا بر برخی شواهد تاریخی، آنان سالی یکبار مرد جوانی را تحت نام باکوس زاگرتوس در جریان مراسم و آیین های ویژه ای قطعه قطعه میکردند. در همین دوره، در اساطیر مذهبی مردمان سامی و هندو-اروپائی، یک خدای وحشتناک طوفان، که از بالای یک کوه، آتش و برق از دهان بیرون داده و مار یا اژدهائی را که باز نمای الوهیت زنانه است "قهرمانانه" میکشد، پدیدار میگردد. این اسطوره نبرد میان ایندرا-خدا و دانو-الهه در هند، و میان ماردوک-خدا و تیامات-الهه در بابل است. در کتاب تورات، این پیهوه-خداست که مار اغازین را، که تجسم الهه بزرگ و قدرت زنانه است، ناپود میکند. تنها خدایان مذکر نیستند که بر مار یا اژدها مسلط میشوند؛ قهرمانان حماسه ای نیز چنین میکنند: یکی از هفت خان رستم، قهرمان ملی مردسالار ایران، جنگ با اژدهایت. در اساطیر هندوایرانی، گیومرت (Gayo Marena)، اولین آدم، قاتل ماده-گاو مقدس، که باز نمای الهه بزرگ است، میباشد (در زبان سانسکریت، گیو بمعنای گاو و مَرْت یا مَرْتا بمعنای قاتل است).

بطور خلاصه، کشمکش و برخورد میان مدافعین سیستم مادرتباری و مذهب الهه بزرگ که پشتیبان آنست، یعنی تمامی جنس مؤنث و اقلیتی از مردان وابسته به سنن یا مردانی که از این سنن از نظر اقتصادی یا اجتماعی سود میبردند، از یکطرف، و مدافعین پدرتباری، یعنی اکثر مردان و مردان مالک و قدرتمند در رأس آنان، از طرف دیگر، یکی از بزرگترین تصادمات اسفنا-کی است که تاریخ بشری را با مهر خود نشان کرده است.

فصل دهم

آفرینش اشکال حقوقی - سیاسی پدربیت اجتماعی :
پدربتباری و پدربسالاری

الغاء اعقاب مادرتباری، نتیجه اجتناب ناپذیر کشف تا- ریخی پدریت بیولوژیک، و استقرار سازمان سیاسی پدرسالاری، مانند مدینه یونانی- رومی، بجای جماعات قبیله ای، ترکیب شکننده تضادهای بشمار موجود در درون روابط تولیدمثلی - تولیدخانگی مردسالاری و تولید اجتماعی طبقاتی است.

قهر و خشونت لازم برای نگهداری جدائی زندگی عمومی از زندگی خصوصی، در آن واحد در قلمروی تولیدمثل و در قلمروی تولید، باید یک جزء ترکیب کننده سیاسی داشته باشد. برای تاکید درگیری در روند تولیدمثلی و حفظ آزادی اش، پدر خانواده (Pater familias) به قوانین خانوادگی، به همکاری برادرانه همه مردان و به قانونگذاری آیدئولوژیک نیاز دارد. پدرسالاری و دکتترین قدرت، نه تنها بهیچوجه یک الگوی قدرت سیاسی نیستند، بلکه محصولات قدرت سیاسی اند، یعنی، برخلاف نظر مارکس، نه تنها

"در خود بصورت مینیاتور، شامل تمام تخاصم- هائی که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دو- لتش تکامل می یابد" (۱)

نمیباشد، بلکه مخلوقات برادریت پدرانی اند که اشتراکاً عمل میکنند. معهدا، برادریت مردان، که اینهمه مغرورانه بنا شده، اینهمه شکننده است، و اینگونه متناقض یا واقعیات دیگری نظیر مبارزه طبقاتی است، پایه ای مادی دارد. برادریت مردان، رابطه کسانی است که از کار اجتماعی لازم (کار حمل و زایمان) آزادند، که "مجبور" به انتخاب فرزند اند، و "ناگزیر" از یافتن واسطه ای در فکر و عمل برای فرار از "بی عدالتی" طبیعی پدریت بیولوژیک هستند.

1. Karl Marx, Archiv., P.31, cité dans F.Engels, Op. cit., P.58

دیدیم که مناسک مردانه پاکشائی بسن بلوغ و مناسک پدریت فردی (مناسک کوواد و رسوخ روح پدری درجنین) ، که در چارچوب جوامع مخفی یا تحت حمایت آنان انجام میگردد ، و نیز پرداخت "قیمت فرزند" ، اولین مبادرات تاریخی به ایجاد وسا- ظت تضادهای موجود در درون روند مردانه تولیدمثل است . انقلاب پدرسالاری اشکال سابق و ساطت مردانه ابهامات موجود در درون روابط تولیدمثلی را دگرگون میسازد ؛ انرا از اعمال جادو-ئی و مناسک و آئین های رمزی و سمبولیک به تائید "کنترل عقلانی تولیدمثل" ! که با مفهوم قانون و حقوق و با مذاهب پدرسالاری عالمگیر حمایت میشود دگر دیسی میدهد . ولی این انقلاب ، از سوی دیگر ، جدائی قلمروی عمومی از قلمروی خصوصی و بقیه اصول پدریت اجتماعی ، وابستگی اقتصادی جنس مؤنث به جنس مذکر ، تحقیر کارکردهای مادری ، زیاده انگاری احلیل ، و ارزش های فرهنگی زن ستیزانه را بحد اکمل تقویت کرده و نهادی میگردد . اندک سازمان سیاسی پدرسالاری و "عقلانی" حانشین جادوی ابتدا-ئی ، که بمتابیه واسطه "اسرار" آفرینش زندگی عمل میکنند ، می-شود ؛ و این وساطتی است بسیار "مناسب تر" ، زیرا که بمتابیه واسطه تضادهائی که هم در درون و هم مابین روابط اجتماعی تولید-ی و تولیدمثلی پدیدار گشته ، بکار میرود . این وساطت ، خصلت جادویی خود را از دست نداده ، بلکه جای وساطت پیشین را با تلون پذیری ایدئولوژی پدرسالاری مبنی بر "برتری طبیعی مردان" میگیرد .

طرق اقتصادی و ایدئولوژیک برقراری پدریت ، بترتیب ، مالکیت خصوصی و مذاهب صاحب کتاب آسمانی است . عمل تر-کیب جنبه های مادی ، اجتماعی و عرفانی پدریت و قدرت مالکیت بطور کلی ، مردان را به آفرینش سیستم پدرسالاری : پدرتباری ، خانواده پدرسالاری و ایدئولوژی مردسالاری / پدرسالاری-میراند . این سیستم ، حدود موقعیت عام و مشترک همه مردان را بعنوان تولیدمثل کنندگان رها از کار تولیدمثلی ، مشخص میکند . معهدا ، در ابتدای تاریخ مکتوب ، اشکال مشخص سیستم پدرسالاری محصول تولید کنندگان رها از کار ، یعنی طبقه خاصی از مرد-ان است که هم از کار تولیدمثلی آزادند و هم از کار تولیدی . عبارت دیگر ، پیش از آنکه مذاهب یکتا پرستانه مبنی بر کتاب-های آسمانی پدرسالاری را عالمگیر سازند ، آندسته از مردانی که موفق به کسب وسائل اقتصادی تحقق اصل قدرت پدری شده بودند ، یعنی مردانی که اموال و املاک قابل ملاحظه ای را بطور انفرادی در اختیار داشتند ، توانستند گذار از خانواده یارگیر مادر تباری به خانواده پدرسالاری را تنها در طبقه اجتماعی خویش عملی نمایند .

دیدیم که در عصر مفرغ، مردانی که، در مبارزات بین تیره‌ها، خود را برای از پای بردن خواهرزاده‌هایشان در جانب پسر-انشان قرار میدادند، مجبور بودند که اینان را برای پرداخت فدیۀ خون‌وارشان تیره ای شان قربانی کنند. لیکن، از اولین هزاره پیش از میلاد بعد، رشد مالکیت خصوصی مردانه و اقتصاد برده داری، زندگی حیوانی و بشری را پربه‌تر و سودمند تر از آن میکند که بتوان آنرا در مناسک فدیۀ ای قربانی نمود. پسران، و بویژه بردگان (که این اواخر به‌همراه حیوانات بجای پسران قربانی می‌شدند)، در واقع مولد و فزاینده ثروت‌های پدران/اربابان‌شان شده، و چارپایان، واسطه مبادله ای بسیار مفیدی بودند. این خصلت نوین زندگی اقتصادی و نیز امکان روبافزایشی که مردان مالک برای ازادکردن خود از یوغ سیستم مادرتباری پیدا نمودند، ترس از "ارواح حامی سیستم مادرتباری" را از مغز آنها زدود. آنان، با تکیه بر قدرتهای اقتصادی و سیاسی شان، توانستند برای همیشه از پرداخت "فدیۀ خون" پسران خواهرانشان و نیز از پرداخت مالیات‌ها و هدیه‌های دائمی به معابد ارواح و خدایان سر باز زنند؛ توانستند فرزندان زنان‌شان را از آن خود کرده و بدین ترتیب بخش عمده ای از تضادهای روابط تولیدی و تولید-مثلی آن دوره را حل نمایند؛ این نحیب زادگان برده دار بودند که پدرتباری و خانواده پدرسالاری را، در طبقه اجتماعی خویش، بر روی دو ستون استثمار بشر از بشر، یعنی پدریت اجتماعی و مالکیت خصوصی، بنا نهادند.

در روم و یونان باستان، از آنجا که تأیید قدرت پدری در خانواده با تأیید مالکیت خصوصی تحقق یافته بود، طبیعی است که پدریت واقعی و ازدواج پدرسالاری تنها میتوانسته امتیاز مردان مالک باشد. حقوقدانان برده دار رومی، اصل "همه قدرت برای پدر" (Patria Potestas) و قوانین مربوط به مالکیت را بمنظور تعیین بنیان‌های ازدواج پدرسالاری که تنها پاتریسین‌ها (patriciens)، یعنی اشراف برده دار، میتوانستند منعقد کنند، تدوین و تنظیم نمودند. اگر برده‌ها گاهی اجازه ازدواج کردن را داشتند، این به خوش نیستی اربابان‌شان بستگی داشت. در دوره‌های اولیه جامعه پدرسالاری برده داری، حتی اعضای طبقه متوسط (پلبیین‌ها - plébéiens) نیز حق انعقاد ازدواج قانونی را نداشتند. اینان، مانند برده‌ها، تنها میتوانستند با هم زندگی کرده و تشکیل یک خانواده بیارگیر مادرتباری را بدهند. بنا بر گفته کالورتون (V.F. Calverton)، در اثنای ۳۰۰ سال قبل از میلاد، از میان یک جمعیت ۵۱۵۰۰۰ نفری، تنها ۹۰۰۰

نفر حقیق ازدواج کردن را داشتند (۱). بدین سان، دریک حرکت واحد، مالکیت خصوصی دو نقش متضاد را بازی میکرد: از یکسو اجازه گذار از سیستم مادرتباری به پدرتباری را در میان برده داران و مالکین بزرگ میداد، و از سوی دیگر از خود همین گذار در سطح تمامی جامعه جلوگیری مینمود. این مذاهب پدرسالاری یکتا پیر- ستانه و عالمگیر هستند که، بعدها، این سد اقتصادی را در هم شکسته و قدرت پدرها را همه - طبقاتی و عالمگیر نمودند.

با ابداع و باب شدن مذاهب پدرسالاری، مانند یهودی-گری، میترآگری، مسیحی-گری و اسلام، که پدرتباری و خانواده پدر-سالاری را تا حد طبقات پائین گسترش میداد، تأیید پدریت اجتماعی و قدرت پدری دیگر به مالکیت خصوصی وسائل تولید و ثروت-ها وابسته نبوده و میتوانست، بنام قوانین الهی جهان شمول، توسط مردان همه طبقات اجتماعی بتحقق بپیوندد. این یک وا-تعییت تاریخی است که نظریه مارکسیستی نقش تعیین کننده ما-لکیت خصوصی در برقراری پدرسالاری را رد میکند.

پدرتباری عالی ترین نهاد اجتماعی است که همه اجزاء ترکیب کننده پدریت اجتماعی - اصول قدرت و تداوم، جدائی قلمروی عمومی از خصوصی، و برادریت مردان - را در تمام مراتب زندگی اجتماعی، در روابط اقتصادی و سیاسی، و در مذهب و ارزشهای فرهنگی، شکل واقعی داده، تضمین نموده و بازنمایی میکند. استیلای مردانه از این پس تعمیم داده شده و عالمگیر گشته است. در عمل، حتی ستمکش ترین مرد در سلسله مراتب طبقاتی، برادر ستمگر طبقاتی اش در روابط تولیدمثلی بوده، حداقل بر یک بشر دیگر (بر زنش) برتر، و فاتح بر ابهامات و احتمالات طبیعی پدریت است. دکترین قدرت تضمین میکند که هیچ مردی، حتی یک برده، هرگز خود را بدون قدرت نیابد. از نظر تاریخی، این "حق" مرد فردی توسط مردان طبقات حاکم در مناسباتی مانند ممنوعیت ازدواج برای برده ها (پیش از پیدایش مذاهب عالمگیر) یا حق شب اول ازیاب به عروس رعیت، بمبارزه طلبیده شده است (عملی که ماکیاول به پرنسش خردمندانه همشیار میدهد که اگر میخواید اتباعش مطیع او بمانند از آن اجتناب ورزد). عمومیت استیلای مردانه، سهم مستقیم و عمدی ای در ظرفیت طبقات حاکم برای تحمیل یک آگاهی طبقاتی دروغین به

1. V.F.Claverton, "Sex and Social Struggle", in V.F.Claverton & S.D.Schmalhausen(eds.), Sex and Civilization, no date.

طبقات دیگر دارد. برای تضمین تحمیل يك آگاهی طبقاتی کاذب، کنترل های مشخص و جبرهای واقعی لازم، لیکن کافی نیست: اگر قرار بود که تقسیم طبقاتی، یا همان تقسیم کار اجتماعی، يك تقسیم روشن و بدون مصالحه باشد، کنترل ها و جبرها نمی توانست کاری به پیش ببرد. بعبارت دیگر، قدرت و استیلای مردان بر زنان، که لازمه پدریت اجتماعی است، مناسب ترین زمینه و مستعدترین رابطه درون طبقات اجتماعی تحت استثمار برای پذیرش و درونی گردانیدن و بازتولید قدرت و استیلای طبقات حاکم است.

برای عملی کردن، توجیه و قانونی و تضمین و تقویت نمودن عالمگیری سیستم پدرتباری و قدرت پدری، بایستی نشان داده میشد که شکل تازه ازدواج و خانواده، مقوله ای الهی بوده و از جانب خدائی که بر همه خدایان دیگر برتری دارد پشتیبانی می شود. این خدا، همان خدای مذکر مردان هندواروپائی و سامی بود که اینک به خدائی بی جنس، غیر جسمانی و انتزاعی، که با این وجود تمام ویژگی های يك مرد یا پدر برتر از همه کس و همه چیز را حفظ کرده بود، دگردیسی یافته بود. این خدا، یهوه، اهورا-مزدا، عیسی-مسیح، البله، و غیره، نامیده میشد.

الغاء سیستم مادرتباری و مذهب الهه بزرگ، و از میان بردن آزادی جنسی نسبی زنان، در اصول و قوانین یهودی گری، مسیحی گری و اسلام پیش بینی شده بود. قوانینی توسط لاویان عبری برای منع پرستش هر "خدای دیگر"، بمنظور ناپدید کردن مذهب اشراه - الهه بزرگ از سرزمین کنعان وضع گردید. این، قوانین سخت و بیرحمانه ای بود که یهودیان را مجبور به کشتن زنان و فرزندان خود، در صورتیکه اینان حاضر به پرستش یهوه - خدا نشوند، میکرد. کاهنان و پیغمبران بنی اسرائیل میدانستند که مذهب "ملکه آسمان"، که زنان را در اداره اموال خود و برقراری روابط جنسی با هر مردی که میخواستند ازاد می گذاشت، کار قانع کردن زنان یهودی به ملك شوهرشان شدن را مشکل مینمود. راه حل در آن بود که آنان را با خشم یهوه - خدا، و بدنامیها و بدبختیهای عظیم تهدید کنند. درحالیکه جلوی این زنان را در خوابیدن با بیش از يك مرد میگرفتند، به شوهرانشان اجازه برقرار روابط جنسی با دو، سه، یا پنجاه زن را، اگر که میل داشتند، میدادند. باکره بودن قبل از ازدواج و وفاداری به شوهر يك قانون الهی اجباری که همه زنان می بایستی از آن پیروی میکردند گردید. برطبق متون تورات، هر زنی میبایستی که بیک مرد،

ابتداء به پدرش ، و سپس به شوهرش ، تعلق میگرفت . در حالیکه شوهر اجازه گرفتن چند زن یا صیغه را داشت ، زن از این پس ، در صورت از دست دادن بکارتش پیش از ازدواج و یا اقدام به "زنا" با تش افکنده شده و یا سنکسار میشد . بدین سان بود که اخلاقاً - ت جنسی پدرسالاری و ضد زنی که زندگی زنان را تنظیم مینمود توسط پیامبران یهوه بنیان گزاری گردید . اینان به مذهب زن - محوری الهه بزرگ عنوان نادرست و مغرضانه "بت پرستی" را داده ، آنرا یک پرستش عیاشی امیز ، منحوس و مفتضح اعلام نمودند . زنانی را که از نظر جنسی مستقل بودند ، بویژه گادیشتهوا (gadishtu) یعنی زنان مقدس معابد اشراف / ایشتار را (که در آنجا بمنظور جلب باروری حیوانات ، گیاهان و افراد بشر ، با مردان مختلف روابط جنسی اثینی برقرار مینمودند) ، فاحشه خطاب کرده ، و تعقیب ها و شکنجه ها و کشتارهای بیرحمانه صدها هزار تن از پرستندگان الهه بزرگ را ، که در فصول نه تا یازده تورات نیز نقل شده ، رهبری نمودند . علت اصلی دشمنی عمیق پیروان یهوه - خدا با مذهب اشراف - الهه در آن بود که استقلال جنسی زنان در این مذهب کاملاً برخلاف اهداف مردانی که میخواستند بنای خویشاوندی پدرتباری را بصورت قاعده ای عالمگیر در آورند ، عمل مینمود : تا زمانی که قواعد مذهب الهه بزرگ که آزادی جنسی زنان را تشویق میکرد ، برقرار بود ، شناخت و باز شناخت پدریت فردی و تضمین تبار از راه پدر غیر ممکن میمانند .

در زمان عیسی - مسیح نیز ، الغاء پرستش الهه بزرگ ، که ایزیس (Isis) و آرتیمیس (Artémis) خوانده میشد ، یکی از اهداف عمده حواریون ، بویژه سن پل ، بود . خود عیسی نیز فرقه های گوناگون مذهب الهه بزرگ ، مانند اثینی بلعم و فرقه ایزابل ، یکی از هزاران پیغمبر مؤنث تاریخ ، را افشاء مینمود . در انجیل مصریان ، این کلمات مسیح را که بر علیه پرستش ایزیس بیان شده است ، میتوان خواند :

"من برای نابود کردن آثار زن آمه ام" (۱) .

مسیحیان از شکستن مجسمه ها و نابود کردن نصاب مقدسی که به مذاهب بقول خودشان "بت پرستانه" یا "بربر" تعلق داشت فرو گذاری نمیکردند . در قرون اولیه پس از میلاد ، امپراطوری های

1. R.E.Witt, Isis in the Graeco-Roman World, Thames & Hudson, London, 1971.

رومی مسیحی شده ، مذهب الهه بزرگ را به بهانه "غیر اخلاقی" بودن آن ممنوع کرده ، معابد آنرا پسته و یا به کلیسا بدل نمودند ، مجسمه ها و همه آثار تاریخی آنرا نابود و پیروانش را از دم تیغ گذراندند (۱) .

در زمان پیدایش اسلام ، اعراب بدوی دوران گذار از سیستم مادرتباری به پدرتباری را طی مینمودند ؛ برخی از آنان در قبائل مادرتباری - مردسالاری ، و برخی دیگر ، در قبائل پدرسالاری بسر میبردند (۲) . مردان صحرانشین ، برخلاف شهرنشینان ، زنانی را که در جنگها یا غارت ها به کنیزی میگرفتند به زنان خود اضافه میکردند . عادت زنده بگور کردن دختران نوزاد نیز ، تنها در دوران قحطی و در میان عده بسیار معدودی از تیره های فقیر و / یا درگیر جنگ که تنها از عهده تأمین معاش جنگجویان اتی که مورد نیازشان بود برمیآمدند ، رواج داشت . با این وجود ، زنان بدوی پیش از اسلام نقش بسیار مهمتری در زندگی اجتماعی بازی میکردند تا زنان دوره پس از اسلام . آنان ، در عین حالیکه زندگی سخت تر و نا امن تری داشتند ، از آزادی و وسعت عمل بیشتری برخوردار بوده و بیشتر مورد احترام مردان قبائل خود بودند . در طبقه اشراف ،

"یک پدیده اقتدار زن ، که مانند مرد همه مستو-
لیت ها را بعهده گرفته و در همه فعالیتها شر-
کت مینمود [یافت میشد] . او یک بانوی واقعی
بدوی بود که اعضای جماعت را که مطیع دستورا-
تش بودند ، بویژه وقتی که مادر بود ، رهبری می-
نمود" (۳) .

زنان اشراف ، کسانی مانند خدیجه ، همسر اول محمد ، ثروتهای هنگفت خود را بحساب منافع خویش اداره نموده و در سرمایه گذار-
ی تجارتي شرکت میکردند: زنان پیش از اسلام از حق مالکیت
محروم نبودند . بعضی از آنان ، پس از ازدواج میتوانند شوهر
خود را نگهداشته یا او را پس بفرستند . واقعیاتی هم هست که

1. Merlin Stone, Op. cit., P.194
2. J.Henninger, La société bédouine ancienne, Publication de l'Université de Rome, 1959.
3. Fares Bichr, La femme et la pensée arabo-islamique, Thèse présentée à l'Université de la Sorbonne, sans date, P.21